مدت: 5/31 دقیقه

جلسه 040

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَإِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقِرُّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

بحث در این فرمایش بود که فرموده بودند که هم مفاد الفاظی که در لسان شارع به‌کار برده شده است حمل می‌شود بر معانی عرفیه و هم مصادیق آن. مصادیقی قرار داده می‌شود که عرف مصداق می‌داند. گفتیم امر اول تمام است و درست است. چرا؟ برای خاطر این‌که مخاطب عرف است. لفظی بگیرد، معنایی از آن اراده بکند که عرف از این لفظ آن معنا را متوجه نمی‌شود خلاف حکمت است و نقض غرض است و خلف است. بنابراین حتماً همان معنایی که عرف می‌فهمد مراد است. مگر یک قرینه‌ای اقامه بشود.

و اما مطلب دوم که خب حالا که مفهوم را از عرف گرفتیم مصادیق این مفهوم را هم همان‌هایی قرار می‌دهیم که عرف می‌گوید مصداق است. و اگر کسی حتی عالم است به این‌که نه، این مصداق نیست. باید اتباع عرف کند. یا می‌گوید این مصداق هست ولی عرف می‌گوید نیست. باید اتباع عرف بکند. یا شاک، بگوییم شاک هم مرجعش عرف است. و هر چه عرف گفت مصداق است اتباع کند، هر چه گفت مصداق نیست اتباع نکند. این مسئله دوم را گفتیم که ما دلیلی بر این نداریم. چرا؟ برای خاطر این‌که شارع حکمش را آورده روی این عنوانی که معلوم است مفادش چیه. حالا مردم دارند اشتباه می‌کنند ولی من یقین دارم این عنوان، این مصداقش است. مثلاً مولا فرموده که «قلّد المجتهد العادل». خب یک نفری هست من یقین دارم این مجتهد عادل است. اما کل ناس به خاطر این‌که یک چیزی از او دیدند که به نظر آن‌ها می‌گویند این آقا، این عادل نیست یا می‌گویند مجتهد نیست. خب من که یقین دارم این مجتهد است، عادل است و همه دارند خطا می‌کنند. این‌جا نمی‌توانم «قلّد المجتهد العادل» را تطبیق کنم به این و از این تقلید کنم. به قرینه این‌که، به این‌که چون مصداق هم باید از عرف بگیرم. باشه، خب عرف دارد این‌جا خطا می‌کند، اشتباه می‌‌کند. شارع هم که حکمش را برده روی نفس عنوانی که فرض این است بر این‌جا صادق است و اطلاق دارد. برعکس اگر یک نفری را همه دارند می‌گویند این مجتهد عادل است. من یقین دارم این‌جوری نیست. خب همه می‌گویند این آدم عادلی است. خب این‌جا من نمی‌توانم به «قلّد المجتهد العادل» عمل بکنم، تطبیق کنم به این. چون خودم می‌دانم که این مصداق نیست. پس بنابراین این را نمی‌توانیم بپذیریم الا در جایی که این اشتباه همگانی باشد و همگان غافل هستند. یا از مصداقیت یا از عدم مصداقیت همه غافل هستند. این‌جاها بله. در این موارد اتباع نظر عرف درست است. و لعلّ از همین باب باشد این دو فتوایی که فقهاء فرمودند. یکی در باب نجاسات، فرمودند به این‌که اگر لباسی چیزی خونی شد، اصابه دم به او شد و شما این را شستید، رنگ دم باقی است. برهان عقلی می‌گوید خون هم این‌جا وجود دارد. چون انتقال عَرَض من موضوع الی موضوعٍ آخر محال است. این رنگ از دم بلند شود بنشیند روی لباس. خب وقتی بلند شد، می‌خواهد بنشیند روی لباس، در این فترت عرض بدون جوهر که نمی‌شود که. وجود او فی نفسه عین وجود این لغیره هست. پس بنابراین شما می‌گویید که این جوهر خون، ماده خون، این تمام شده، از بین رفته ولی رنگش آمده نشسته روی لباس، هر جا رنگ خون بود برهان می‌گوید خود خون هم هست. اما هیچ عرفی، همه غافلند، همه می‌گویند لباس را شستیم رنگش مانده. این چون اشتباه عمومی است و شارع تنبیه بر این اشتباه عمومی نکرده، با این‌که خودش می‌داند این‌جوری است. این‌جا می‌گوییم بله، معلوم می‌شود شارع؛ این فرد را ولو فرد واقعی است، عقلی است ولی چون مردم این را فرد نمی‌دانند و معامله خون با او نمی‌کنند و شارع با این‌که می‌داند ساکت شده، این‌جا معلوم است که این نظر را قبول کرده. این‌جا دیگه مرادش نیست. و الا اگر مرادش است همان ادله‌ای که در کلام اقامه شده بر این‌که بر شارع تکلیف لازم است، همان ادله می‌گوید بابا این‌جا همه غفلت دارند دیگه. خب باید آن‌ها را منبّه کنی، تنبیه کنی آن‌ها را، آگاه کنی آن‌ها را. همان ادله‌ی عقلیه این‌جا می‌گوید...، اگر نکرد شارع معلوم می‌شود بله ..

دو: در این..، پس مصداق بود ولی مردم مصداقیت آن را غافل بودند. حالا یک جاهایی هم هست که مصداق نیست ولی همه خیال می‌کنند مصداق است. ولی توجه ندارند این مصداق نیست. مثل موارد کفّارات و فدیه و این‌ها. خب می‌گوید آقا، اگر کسی در شهر رمضان مثلاً کذا شد باید یک فدیه طعام بدهد. خب مردم می‌روند چه‌کار می‌کنند؟ می‌روند در عطاری، می‌گوید آقا، مثلاً یک چارک، ده سیر گندم بکش. او هم می‌کشد. از آن عطاری‌هایی هم هست که یک ذرّه نمی‌گذارد درست، میزان، و می‌دهد به مشتری، او هم می‌آید می‌دهد به موردش. و حال این‌که اگر شما بروید این گندم را غربال کنید، الک کنید، خار و خاشاک‌هایش و فضولات و اضافات را کم بکنی این یک مثقال، دو مثقال، یک گرم از آن کم می‌شود. و شما یک مد ندادید. ولی همه غافل هستند از این. این غیرفرد را فرد می‌بینند. این‌جا هم اگر شارع قبول ندارد این منهج عرفیه را، خب باید تنبیه بفرماید. و حال این‌که تنبیه نفرموده. پس بنابراین این نظر این است که ما در مصادیق، اتباع عرف نمی‌کنیم. مگر اتباع عرف جایی برای ما اماره بشود، قرینه بشود، اطمینان‌آور باشد، آن یک حرف آخری است. اما در جایی که این‌چنین نیست، عرف لایتبع الا در این‌جور مواردی که غفلت عمومی وجود دارد و در اثر این غفلت عمومی شارع هم فرمایشی نفرموده. این عموم هم که داریم این‌جا می‌‌گوییم معنایش این نیست که «لایشذّ عنه أحد». یعنی غالب مردم، حالا ممکن است یک فیلسوف، البته 9:19‌هست این‌جا دیگه، آن برای آن است که فلسفه خوانده و این مسائل را آگاه است که عَرَض نمی‌تواند از موضوعی به موضوع دیگر منتقل بشود خب او می‌گوید این نیست. او غافل نیست. اما وقتی می‌بیند توده مردم و غالب مردم غافل هستند، شارع هم هیچ حرفی نمی‌زند ...

س: شارع نمی‌آید مورد به مورد بگوید؟؟9:42

ج: این‌ها کلی است دیگه. مورد به مورد که نیست. این کلی است دیگه، بگوید آقا، این‌جور بفرماید. بفرماید که رنگ دم و رنگ نجاسات را هم اجتناب کنید. مورد به مورد که نیست. رنگ نجاسات را اجتناب بکنید. مورد به مورد نیست.

س: پرسش از اهل؟؟ از اهلش ...

ج: اهلش کیه؟

س: از اهل خبره باید بپرسند چیزهایی که نمی‌دانند را. آن‌هایی که اهل خبره این مسائل ...

ج: اگر شما، آمدند از شما...، می‌گویی آقا، برو پی‌کارت، چه می‌گویی شما؟ رنگ خون است دیگه، خون نیست. این استدلال‌های عقلی چیه می‌گویی؟ او مسخره می‌کنند اصلاً، عوام و مردم عادی که چی می‌گویی آقا؟ این‌جوری است. یعنی اصلاً آن‌ها غفلت‌شان جوری است که کسی که خلاف این اصلاً بگوید او را تخطئه می‌کنند. می‌گوید کجا خون این‌جا هست؟ این چه حرفیه می‌گویی؟ فلسفه‌بافی می‌کنی. مردم این‌جوری هستند این‌جاها. درست؟ یک غفلت این‌چنینی که برنمی‌تابند کسی غیر از این را بگوید. پس بنابراین این‌جوری نیست که بگویند آقا، برو از اهل خبره‌اش سؤال بکن، برو از فلاسفه سؤال کن که این رنگ خون چه جوری است و فلان و این‌ها، برنمی‌تابند این‌ها را. پس ملاکش این است. همان‌طور که بزرگان فقهاء فرمودند ملاک این است که اگر غفلت عمومی وجود داشت بله.

س: ...10:50

ج: بله؟

س: تشخیص عرف که می‌گوید بانک اهلیت معامله دارد این تشخیص مصداق می‌شود؟؟

ج: این تشخیص مصداق که نیست. این واقعیتی است که ما می‌بینیم عندالعقلاء اهلیت دارد. خب، خود موضوع دارد ساخته می‌شود. چون موضوع ما چیه؟ آن است که عندالعقلاء اهلیت داشته باشد. خب می‌بینیم دارد. چشم‌های‌مان را باز می‌کنیم می‌بینیم دارد. نه این‌که آن‌ها دارند به ما می‌گویند. ما خودمان داریم می‌بینیم که اهلیت دارد. آن‌ها می‌گویند، عقلاء دارند می‌گویند اهلیت دارد. این هم مصداق نیست.

«و امّا ما أفید»، تا کجا خواندیم؟ «وأمّا ما أفيد من أن تشخيص» تا این‌جا رسیدیم.

س: ...11:34

ج: بله؟ نعم، استدراک. از آن‌که گفتیم معتبر نیست می‌خواهیم یک‌جا را استدراک کنیم. «نعم في موارد غفلة العرف عموماً بحيث يرون غير المصداق مصداقاً» غیرمصداق را مصداق می‌بینند. مثل همین یک مد طعام را که رفته خریده، که واقعاً مصداق نیست. اگر الک بکنی، غربال کنی، فضولاتش را کم بکنی یک مد نمی‌شود. ولی این را مصداق می‌بینند. «أو المصداق غير المصداق» یا جوری است که واقعاً مصداق است، رنگ خون واقعاً خون است ولی مصداق نمی‌بینند. این «ولا يلتفتون إلى اشتباههم» ملتفت به اشتباه خودشان هم نیستند. «ولم يتصد الشارع بالتنبيه» شارع هم تصدی به تنبیه و آگاه کردن تصدی نفرموده، اقدام نفرموده، «لم يتصد الشارع بالتنبيه وإزالة الغفلة» غفلت مردم را إزاله نفرموده. در این‌‌جور موارد «لا يبعد جواز تبعية الشاك أو العالم بالخلاف لهم» این‌جا هم شاک هم عالم به‌خلاف، فیلسوفی که می‌گوید این‌جا خون موجود است. ولی می‌تواند این‌جا اتباع ناس بکند. چرا؟ می‌گوید این مردم را خدا هیچی به آن‌ها نگفته. پس معلوم می‌شود این مصداق استثناء شده. وقتی استثناء شد خب من هم تکلیف دیگه ندارم. چون خدا استثناء فرموده. «وكأنه لأجل ذلك ...

س: در این موارد دیگه مثلاً عنواناً متفاوت نشده دیگه ...

ج: بله؟

س: آن مواردی که موضوعیت دارد این است که شارع تنبیه نکرده ...

ج: آره، حالا که تنبیه نکرده معلوم می‌شود چیه؟

س: اطلاق است. یعنی دیگه لفظ و عنوان متفاوت از بیع ؟؟نیست که مثلاً، این را توی بیع ...

ج: نه، فرموده «الدم نجس». این‌که دم است.

س: یعنی این باطل عرفی است. نه آن واقعی مثلاً، آن‌جوری دیگه نیست. چون شارع تنبیه نکرده ما اطلاق می‌گیریم دیگه، تفاوتی بین ...

ج: اطلاق که نمی‌گیریم. بلکه تقیید داریم می‌کنیم. در این‌جور که فرد است و می‌‌گوییم شامل نمی‌شود. می‌گوییم فرموده «الدم نجس»

س: نه، این‌جا فرموده «لم یتصدّ الشارع بالتنبیه ...

ج: بالتنبیه به چی؟ به این‌که شما دارید اشتباه می‌کنید. این غیر مصداق مصداق است یا مصداق غیرمصداق است. تنبیه نکرده برای این‌که چیزی را که شما مصداق نمی‌دانید مصداق است. یا چیزی را که مصداق می‌دانید مصداق نیست. تنبیه نکرده. حالا که تنبیه نکرده معلوم می‌شود چیه؟ معلوم می‌شود در آن‌جا که غیرمصداق را مصداق شمرده‌اند، پس معلوم می‌شود این را الحاق حکمی کرده. یعنی فرموده یک مد بدهید. یک مد واقعی یا یک مدی که یا مقداری که «یرونه الناس مدّا و لو لم یکن مدّاً فی الواقع» درست؟

س: استاد، موضوعی می‌شود دیگه.

ج: نمی‌فهمم شما چی می‌فرمایید. موضوعی می‌شود یعنی چه؟

س: خب شارع می‌توانست بگوید که مثلاً ...

ج: خب نگفته، حالا که نگفته معلوم می‌شود قبول کرده دیگه. می‌توانست بگوید. بله، شارع قدرت دارد بگوید. حالا نگفته. حالا که نگفت چی می‌شود؟

س: اطلاق ...

ج: اطلاق چی می‌شود؟

س: شارع یعنی عنوان واقعاً و حقیقتاً شامل هر دوتا مورد هست.

ج: نیست. ببینید؛ الان مگر نگفته یک مد طعام؟ یک مد طعام یعنی چی؟ یعنی یک مد گندم مثلاً. این الان یک مد که از عطاری رفته خریده، اگر فضولاتش، آن سنگریزه‌ها و آن کاه‌ها و آن گرد و غبارها و این‌ها از آن کم بکنیم ده سیر نمی‌شود. یک مثقال، دو مثقال کم است. این الان مصداق واقعی یک مد است؟ نیست. پس نمی‌توانیم بگوییم اطلاق این را گرفت. چون مصداق آن نیست که بگیرد آن را. اما از آن‌طرف شارع چون این‌جا تنبیه نفرموده، معلوم می‌شود این‌جا بالحکومة قبول کرده که این هم با این امتثال او می‌شود. و چه جوری امتثال او می‌شود؟ حالا این دیگه حالا داستانش مفصل است. حالا چه جوری مصداق او می‌شود؟ امتثال او می‌شود؟ یا به این‌که بنابر مسلک عده‌ای از اصولیون می‌شود شارع به غیر فرد بگوید امتثال آن شد. یک عده از بزرگان هم می‌‌گویند این معقول نیست پس از این کشف می‌کنیم که آن تکلیفِ از مد یک‌خرده وسیع‌تر است و مثلاً مرادش از آن مد، مدّ عرفی است نه مد واقعی، مد عرفی است و این آن‌وقت دیگر می‌شود مصداقش.

س:‌ ؟؟؟16:20تسامحات عرفیه؟؟ تسامح می‌کند، این ملاک است ...

ج: کی گفته چنین حرفی را؟

س: ....

ج: حالا همه‌ی شنیده‌ها که درست نیست. بله اتفاقاً همین قید را زدند که باید غفلت عمومی باشد. همشهری یعنی افتخار یزد شما مرحوم آیت‌الله یزدی آقای حائری یزدی قدس‌سره به کلماتش مراجعه کنید، شرح عروه و این‌ها ایشان اصلاً تقیید کرده، فرموده باید این‌جوری باشد.

خب می‌فرمایند که «و کأنّه لأجل ذلک» که اجل ذلک، ذلک مشارٌ الیه آن چی هست؟ عدم بُعد جواز تبعیت شاک و عالم بالخلاف «و کأنّه لاجل ذلک أفتی بعض الفقهاء بکفایة اعطاء ما یراه العرف مدّاً من الطعام فی باب الفدیة و الکفارة، مع أنّه» با این‌‌که «اذا کسر الفضولات المتعارفة» مثل سنگریزه‌هایی که همراهش است، خاک وخاشاکی که همراهش است «قد یقصر عن المدّ» این از مد و یک ده سیر کمتر خواهد شد، این‌جا می‌بینید چطور است؟ این‌جا غیر فرد را عرف فرد می‌بیند شارع هم هیچی نگفته یا «أو أفتی بعدم نجاسة لون الدم مثلاً مع أنّ مقتضی البرهان وجود الدم معه.» با این‌که مقتضی برهان این است که با این رنگِ دم وجود دارد اما عرف غافل از این جهت است، شارع هم هیچی نگفته، مردم با همین لباس می‌روند نماز می‌خوانند بلکه روایاتی داریم که در مورد پارچه‌هایی که بانوان استفاده می‌کنند برای ایام خاص‌شان فرموده اشکالی ندارد، اگر دل‌تان می‌خواهد ببینید مثلاً رنگش سرخ شده فلان شده ولی طبع‌تان نمی‌پسندند با رنگ دیگری رنگ‌آمیزی‌اش بکنید که آن لکه‌ها مثلاً؟؟18:20 درست است، نماز با آن درست است پاک است طاهر است. پس این‌جا می‌بینیم که شارع علی خلاف این‌که این‌جا دم وجود دارد به حکم برهان شارع؛ مرحوم شهید صدر البته در بحث استصحاب در اصول یک احتمال دیگری هم دادند و آن این است که اصلاً دم برای مطلق جوهری که اسمش را می‌گذاریم دم وضع نشده باشد، اصلاً قصور در آن‌جاست. این عرف اصلاً به این دم نمی‌گوید نه این‌که واقعاً این دم است و عرف توجه به آن ندارد، این یک حرف آخری است. یک‌وقت ما می‌گوییم نه این هم دم است، دم وضع شده برای یک معنایی که شامل این هم می‌شود. یک‌وقت می‌آییم می‌گوییم نه، اصلاً این واژه یک معنایی دارد که شامل این‌ها اصلاً نمی‌شود ولو برهان بگوید این؟؟؟19:14، این جوهری که این‌جا وجود دارد اسمش دم نیست در عرف. خب اگر این را گفتیم دیگر آن‌وقت این مثال برای این‌جا نمی‌شود ...

س: ....

ج: خونابه یک چیز دیگری است، خون مخلوط به، مایع و خون مخلوط است آن‌جا به همدیگر ...

س: نه وقتی که دارد شکل می‌گیرد آن هم قطعاً خونی توی آن هست که ....

ج: خب اگر خون توی آن هست که خون است دیگر، آن‌که نجس است ...

س: ....19:40

ج: کی می‌‌گوید نجس نیست؟ اگر خون همراهش هست همه می‌گویند نجس است ...

س: خون نیست حاج آقا زخم است، اگر یک موقع آب به آن بخورد که نجس نیست ...

ج: این فتوای جدیدی است. اگر شما می‌فرمایید دم همراهش هست ...

س: ؟؟؟ آن زخمی که دارد بسته می‌شود ...

ج: می‌دانم آن زردابه‌ای که وجود دارد می‌فرمایید یک ماده‌ی دیگری است غیر از دم، بله پاک است، اما اگر می‌فرمایید نه این مخلوط به دم است نجس است. توجه فرمودید؟

س: ؟؟؟20 فرمایش شهید صدر را که فرمودید می‌گویم این هم کسی هم نمی‌گوید این خون است ...

ج: کسی نمی‌گوید خون است یعنی چی؟ یعنی آن زردابهِ درست است اما نه از باب اشتباه است اصلاً خون نیست این، این یک مایع دیگری است.

خب الاشکال الثانی ...

س: آقا تطبیق این اشکال دوم «و اما ما افید» در بحث ؟؟؟ چی می‌شود؟

ج: پس بنابراین نتیجه این زید را ما این‌جا احتیاج به آن نداریم این به‌خاطر این‌که آن کبری گفته شد این تنبیهی است برای این‌که آن بخش را نمی‌توانیم بپذیریم، اما این‌جا این است که پس این‌‌جا این‌جوری شد باطل باطلِ عرفی شد درست؟ حق هم پس حق عرفی شد. این باطل و حق یعنی آن تقریب استدلال این بود، جواب اصلی ما چیه؟ این است که نه باطل باطلِ عرفی نیست باطل باطلِ واقعی است توجه فرمودید؟ و وقتی باطل باطلِ‌ واقعی شد ما نمی‌توانیم آن‌جایی که شک داریم باطل واقعی هست یا نه به این تمسک کنیم. ان‌قلت: که شما بفرمایید که چی؟ بگویید خب مردم همه غافل هستند می‌گویند این باطل است یا عکسش را مردم غافل هستند می‌گویند حق است. جواب این است که این مطلب نسبت به باطل و حق اگر در زمان شارع بود که شارع می‌توانست تنبیه بفرماید آن‌جا اگر شما مصداقی را پیدا کردید که همه می‌گویند باطلاً ولو این‌که خطا کردند یا همه می‌گویند حقاً ولو خطا کرده باشند. ولی فی مرئی و منظر معصوم است که می‌تواند تنبیه کند آن‌جا می‌گوییم بله که می‌شود مثل موارد. اما اگر یک امر مستحدثی است، امروز شارع در میان مردم نیست، مصالح و موانعی وجود دارد که در میان مردم نیست الان بگوییم که خب شارع بیاید تنبیه کند، خب چه‌جور تنبیه کند؟ پس الان اگر همگان هم بگویند این باطل است یا همگان هم بگویند این حق است الان باز فایده‌ای ندارد، داخل در این ذیل نمی‌شود.

«الاشکال الثانی، انّ حکم العرف و العقلاء بکون شیءٍ باطلاً أو حقاً معلق علی عدم حکم من الشارع الاقدس بخلافه» اشکال دومی که این‌جا وجود دارد که اصل این اشکال اهم از افاضات خود حضرت امام قدس‌سره هست در بیع‌شان و بعض موارد، این است که می‌فرمایند مراد ما از عقلاء که این‌جا می‌گوییم عقلای متدین، متدین به این معنا نه مسلمان، عقلائی است که خدا را قبول دارند این است مقصود ما از عقلاء. عقلائی که خدا را قبول دارند وقتی می‌گویند یک چیزی حق است یک چیزی می‌گویند باطل است توی ضمیر آن‌ها یک تعلیقی وجود دارد، یعنی ما این را باطل می‌دانیم مگر خدا بگوید حق است یا می‌گوییم حق است مگر خدا بگوید باطل است. پس چنین تعلیقی در نفوس وجود دارد. و نمی‌گویند ما می‌گوییم حق است خدا بفرماید حق است یا بفرماید باطل است، ما می‌گوییم باطل است خدا هرچی بخواهد بفرماید معاذ الله، چه بفرماید باطل است چه بگوید حق است، نه، می‌گویند ما به عقول‌مان می‌آید که این حق است، ولی ما که واقف به همه‌ی مصالح و مفاسد نیستیم، ما می‌گوییم حق است مگر این‌که خدا بفرماید حق نیست. یا می‌گوییم این باطل است، ما هم بحسب عقول ناقص‌ خودمان می‌گوییم باطل است، مگر این‌که خدا بفرماید نه باطل نیست حق است. پس چنین تعلیقی وجود دارد، بنابراین ما باطل را باطل عرفی معنا می‌کنیم، حق را هم حق عرفی معنا می‌کنیم ولی می‌گوییم این حق حقانیتش معلق است، باطل باطلیتش معلق است. وقتی این‌جور شد قهراً تمسک به دلیل در شبهه‌ی چی می‌شود؟ مصداقیه می‌شود. برای این‌که الان می‌گوییم خب بانک‌ها مردم می‌‌گویند حق است ولی مگر خدا بگوید حق نیست. ما چه‌می‌دانیم شاید خدا فرموده باشد حق نیست. ما می‌‌گوییم فلان چیز باطل است مگر خدا بفرماید حق است. پس بنابراین الان تمسک به دلیل می‌شود تمسک به دلیل می‌شود تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل.

س: حاج آقا اگر فحص کردیم و پیدا نکردیم ...

ج: فحص کردیم پیدا نکردیم، چون الان راه نداریم، شاید الان پیش حضرت بقیة الله ارواحنا فداه باشد، ما راه نداریم الان. پس دلیل نمی‌توانیم تمسک کنیم مصداق نمی‌دانیم این هست یا نه؟

«الاشکال الثانی، انّ حکم العرف و العقلاء بکون شیء باطلاً أو حقاً» این معلق است و مرتبط است بر «عدم حکم من الشارع الاقدس بخلافه، فإنّ المراد من العرف و العقلاء هم الخاضعون لله تعالی» آ‌ن‌هایی که اصلاً در مقابل خدا خاضع هستند، فروتن هستند، پذیرا هستند فرمایش خدای متعال را «و الذین یرونه مالکاً حقیقیاً» عرف عقلائی که خدای متعال را مالک حقیقی می‌دانند که برای او تصرف در اموال و نفوس است، این‌ها «فیکون المحیط محیط التوحید» آن‌ها می‌گویند مثلاً بنابراین چون مقصود ما از عقلاء و عرف این است پس محیطی که در آن داریم صحبت می‌کنیم محیط توحید است «لا الإلحاد و عدم الاعتناء بالمبادئ» به مبادی خلقت که خدای متعال باشد.

خب این حاشیه «قد صرّح الامام السید الخمینی رحمه الله بهذا التعلیق» که این معلق است حق و باطل عرفی معلق است «بالنسبة الی الباطل فی بعض الموارد من کتاب البیع. و یظهر من الشیخ الاعظم فی کتاب المکاسب و بعض الأعلام فی ارشاد الطالب.» یعنی سه نفر از اساتید شیخ اعظم، امام و بعض أعلام در ارشاد الطالب یعنی شیخنا الاستاد تبریزی این‌ها گفتند بله باطل این تعلیق در آن وجود دارد. بنابراین «فالعقلاء مثلاً یحکمون بأنّ اکل المارّة من الثمرة الممرور بها أکلٌ بالباطل» می‌گوید از باغ مردم داری رد می‌شوی شاخه‌های گلابی و سیب و انگور و این‌ها افتاده توی این طرف توی مسیر است، خب مردم می‌گویند مال مردم است اگر اجازه نمی‌دهد حق نداری بخوری، این باطل است، اکل مال به باطل است. اما شارع چی فرموده؟ حق المارّه است. حتی بعضی‌ها می‌گویند ادله مقتضایش این است که حتی او بیاید بگوید راضی نیستم، می‌گوید خب راضی نباش خدا اجازه داده. یا مثل آن آیه‌ای که از خانه‌ی یک عده‌ای فرموده اشکالی ندارد دیگر، بروید خانه‌ی بعضی از ارحام و اقوام و این‌ها، فرموده آن‌جا که رفتید می‌‌توایند، می‌گوید خدا اجازه داده خب راضی نباش. یا مرور از اراضی متسعه، خب یک کسی مثلاً چند هکتار زمین حالا دیوار هم ندارد، حالا ما می‌خواهیم از این‌جا رد بشویم، اجازه نمی‌خواهد، فلذا این خیابان‌هایی که ساخته شد و پرداخته شد زمان طاغوت خب کلی از اموال مردم را راضی هم نبودند گرفتند خیابان کردند، ان‌شاءالله حالا این کارها را نمی‌کنند. مرحوم آقای تبریزی از همین اراضی متسعه درست می‌کرد می‌گفت می‌شود اراضی متسعه این‌‌ها بهم وصل است دیگر مالکش هم بگوید راضی نیستم خدا اجازه داده که مالک الملوک است در اراضی متسعه اشکالی ندارد.

س: ....28:10

ج: در چی؟ در این‌که هرجا خدا اجازه داد اشکال ندارد.

«فالعقلاء مثلاً یحکمون بأنّ اکل المارّة من الثمرة الممرور بها» از ثمره‌ای که مرور به او انجام می‌شود «أکل بالباطل لو لا إذن الشارع» مگر این‌که شارع اذن بدهد «و به» و به آن اذن شارع «یخرج عن البطلان» اصلاً از بطلان خارج می‌شود نه این‌که تخصیص می‌زنیم می‌گوییم این باطل اشکال دارد همه‌‌جا الا این باطلِ، این‌جور نمی‌گویند عقلاء، می‌گویند دیگر اصلاً باطل نیست. پس باطل را باطل بودن را معلق می‌دانند به این‌که شارع اذن ندهد؛ اما اگر شارع اذن داد دیگر اصلاً باطل نیست نه تخصیص می‌خورد نه استثناء می‌خورد اصلاً موضوعاً نیست. «و به یخرج عن البطلان و کذا الاخذ بالشفعة» خب یک کسی آمده خانه‌اش را... زمین، حالا خانه محل کلام است، زمین زراعی دارد فروخته یک زمین زراعی کنار این است یک نفر دیگر، خب مردم می‌‌گویند خب بابا آن بنده‌ی خدا آمده این‌جا را خریده دیگر مالک شده دیگر. ولی شارع می‌گوید چی؟ می‌گویند اگر کسی بیاید زور بگوید آقا من می‌خواهم این زمین را از تو بگیرم حق ندارد، ولی شارع فرمود اخذ به شفعه اشکال ندارد، این همسایه‌ی این زمین می‌تواند پول آن زمین را بیاورد به این مشتری جدید بدهد و آن هم واجب است قبول کند حق استنکاف ندارد. پول را به او می‌دهد می‌گوید زمین را می‌خواهم.

س: شریک ...

ج: شریک بله دیگر، شریکی که، حالا همسایه ها هم بعضی روایات داریم همان حرف شما درست است آن‌که حالا همه می‌گویند شریک است.

خب در شریک این‌‌جوری گفتند. خب این هم پس می‌شود «و کذا الخذ بالشفعة و الفسخ بالخیار و غیر ذلک» فسخ به خیار که شارع قرار داده، یک جاهایی را خیار مجلس، توی عقلاء نیست خیار مجلس ولی شارع می‌گوید «البيعان بالخيار ما لم يتفرقا» این‌‌ها می‌گویند آقا این‌جاها می‌گویند باطل است مگر شارع بگوید، وقت شارع گفت دیگر می‌گویند حق است و باطل نیست. خب «و بعد هذا التعلیق و احتمال حکم الشارع ببطلان ما یراه العرف حقاً تصیر الشبهة مصداقیة» بعد از این تعلیقی که در عقلاء وجود دارد و بعد احتمال حکم شارع به بطلان آن چیزی که عرف او را حق می‌داند «تصیر الشبهة مصداقیة» عرف الان می‌گوییم آقا صندوق‌‌های کذا را حق می‌داند می‌گوید این‌ها حق است این‌ها می‌توانند مالک بشوند می‌توانند بخرند، می‌توانند بفروشند، می‌توانند قرض بدهند، بانک می‌گوید حق است، می‌تواند بخرد، می‌تواند بفروشد، می‌تواند مالک بشود و هکذا و هکذا. ولی ما می‌گوییم که، عقلاء می‌گویند این حق است مگر این‌که شارع بگوید نه، و ما الان این‌‌جا نمی‌دانیم شارع فرموده نه یا آره.

س: ...31:20

ج: مفهوم چرا ...

س: ....

ج: نه نه یعنی مفهومش این است می‌گویند چیزی باطل است یا حق است این‌‌جوری، توی خود آن مفهوم تقیید وجود دارد.

خب «فلا یمکن التمسک بالآیة بهذا التقریب الثالث» حالا جواب الاشکال ان‌شاءالله

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

پایان